

موضوع 11

از برده داری تا رستگاری خروج ۱۹ و بیست ۱ تا ۲۴ و ۱۱ ۱ تبدیل شدن به مردم خد

خروج ۱۹

۱ تبدیل شدن به مردم خدا

۲ و ۱ بنی اسرائیل رفیدیم را ترک گفتند و درست سه ماه پس از خروجشان از مصر به بیابان سینا رسیدند و در مقابل کوه سینا اردو زدند. ۳ موسی برای ملاقات با خدا به بالای کوه رفت. خداوند از میان کوه خطاب به موسی فرمود: «دستورات مرا به بنی اسرائیل بده و به ایشان بگو: ۴ شما دیدید که من با مصری‌ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه‌هایش را روی بالها می‌برد، شما را برداشته، پیش خود آوردم. ۵ حال اگر مطیع من باشید و عهد مرا نگهدارید، از میان همه اقوام، شما قوم خاص من خواهید بود. هر چند سراسر جهان مال من است، ۶ اما شما برای من ملتی مقدس خواهید بود و چون کاهنان، مرا خدمت خواهید کرد.» ۷ موسی از کوه فرود آمد و بزرگان بنی اسرائیل را دور خود جمع کرد و هر چه را که خداوند به او فرموده بود به ایشان باز گفت. ۸ همه قوم یک صدا جواب دادند: «هر چه خداوند از ما خواسته است، انجام می‌دهیم.» موسی پاسخ قوم را به خداوند عرض کرد. ۹ خداوند به موسی فرمود: «من در ابر غلیظی نزد تو می‌آیم تا هنگامی که با تو گفتگو می‌کنم قوم به گوش خود صدای مرا بشنوند و از این پس گفتار تو را باور کنند.» موسی پاسخ قوم را به خداوند عرض کرد. ۱۰ و خداوند به او فرمود: «حال پایین برو و امروز و فردا آنها را برای ملاقات با من آماده کن. به ایشان بگو که لباس‌های خود را بشویند، ۱۱ چون من می‌خواهم پس فردا در برابر چشمان بنی اسرائیل بر کوه سینا نازل شوم. ۱۲ حدودی دور تا دور کوه تعیین کن که قوم از آن جلوتر نیایند و به ایشان بگو که از کوه بالا نروند و حتی به آن نزدیک هم نشوند. هر که از این حدود پافراتر گذارد کشته خواهد شد. ۱۳ او باید سنگسار گردد و یا با تیر کشته شود بدون اینکه کسی به او دست بزند. این قانون شامل حیوانات نیز می‌شود. پس به کوه نزدیک نشوید تا اینکه صدای شیپور برخیزد، آنگاه می‌توانید به دامنه کوه برآیید.» ۱۴ موسی از کوه فرود آمد و بنی اسرائیل را تقدیس نمود و آنها لباس‌های خود را شستند. ۱۵ موسی به ایشان فرمود: «دو روز بعد، خداوند خود را بر شما ظاهر خواهد کرد. پس خود را برای ملاقات با او آماده کنید و در این دو روز با زنان خود نزدیکی ننمایید.» ۱۶ صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق شنیده شد و

ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند. ۱۷ آنگاه موسی آنها را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند. ۱۸ تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید. ۱۹ صدای شیپور هر لحظه بلندتر می‌شد. آنگاه موسی با خدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد. ۲۰ وقتی خداوند بر قله کوه نزول کرد، موسی را فرا خواند و موسی نیز به قله کوه بالا رفت. ۲۱ خداوند به موسی فرمود: «پایین برو و به قوم بگو که از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و برای دیدن من بالا نیایند وگرنه هلاک می‌شوند. ۲۲ حتی کاهنانی که به من نزدیک می‌شوند باید خود را تقدیس کنند تا بر ایشان غضبناک نشوم.» ۲۳ موسی عرض کرد: «آنها به بالای کوه نخواهند آمد، زیرا تو ایشان را از این کار برحذر داشته‌ای و به من دستور داده‌ای که کوه را تقدیس کرده، حدودی برای آن تعیین کنم و به آنها بگویم که از آن حدود تجاوز نکنند.» ۲۴ خداوند فرمود: «پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور. به بنی اسرائیل و کاهنان آنها بگو که از آن حد، تجاوز نکنند و برای دیدن من به بالای کوه نیایند، وگرنه می‌میرند.» ۲۵ پس موسی از کوه پایین رفت و هر چه را که خداوند به او فرموده بود به قوم باز گفت.

خروج ۲۰: ۱ - ۲۱

ده فرمان

۱ خدا با موسی سخن گفت و این احکام را صادر کرد: ۲ «من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد. ۳ «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ۴ «هیچگونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن. ۵ در برابر آنها زانو زن و آنها را پرستش نکن، زیرا من که خداوند، خدای تو می‌باشم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می‌کنم. این مجازات، شامل حال فرزندان آنها تا نسل سوم و چهارم نیز می‌گردد. ۶ اما بر کسانی که مرا دوست داشته باشند و دستورات مرا پیروی کنند، تا هزار پشت رحمت می‌کنم. ۷ «از نام من که خداوند، خدای تو هستم سوء استفاده نکن. اگر نام مرا با بی احترامی به زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می‌کنم. ۸ «روز سَبَّت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار. ۹ در هفته شش روز کار کن، ۱۰ ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است هیچ کار نکن، نه خودت، نه پسترت، نه دخترت، نه غلامت، نه کنیزت، نه مهمانانت و نه چهارپایانت. ۱۱ چون خداوند در شش روز، آسمان و زمین و دریا و هر چه را که در آنهاست آفرید و روز هفتم دست از کار کشید. پس او روز سَبَّت را مبارک خواند و آن را روز استراحت تعیین

نمود. ۱۲ «پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی. ۱۳ «قتل نکن. ۱۴ «زنا نکن. ۱۵ «دزدی نکن. ۱۶ «دروغ نگو. ۱۷ «چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش. به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ، و اموال همسایهات نباش.» ۱۸ وقتی قوم اسرائیل رعد و برق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آنها در فاصله‌ای دور از کوه ایستادند و ۱۹ به موسی گفتند: «تو پیام خدا را بگیری و به ما برسان و ما اطاعت می‌کنیم. خدا مستقیماً با ما صحبت نکند، چون می‌ترسیم بمیریم.» ۲۰ موسی گفت: «نترسید، چون خدا برای این نزول کرده، که قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید.» ۲۱ در حالیکه همه قوم آنجا ایستاده بودند، دیدند که موسی به ابر غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد

خروج ۲۴: ۱ - ۱۱

تثبیت عهد

۱ سپس خداوند به موسی فرمود: «تو و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل نزد من به کوه برآید ولی به من نزدیک نشوید، بلکه از فاصله دور مرا سجده کنید. ۲ تنها تو ای موسی، بحضور من بیا، ولی بقیه نزدیک نیایند. هیچ یک از افراد قوم نیز نباید از کوه بالا بیایند.» ۳ پس موسی بازگشت و قوانین و دستورات خداوند را به بنی اسرائیل باز گفت. تمام مردم یک صدا گفتند: «هر چه خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.» ۴ موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد، بامدادان برخاست و در پای آن کوه قربانگاهی بنا کرد و به تعداد قبایل بنی اسرائیل، دوازده ستون در اطراف آن برپا نمود. ۵ آنگاه چند نفر از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد تا قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به خداوند تقدیم کنند. ۶ موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را گرفت و در تشت‌ها ریخت و نیم دیگر خون را روی قربانگاه پاشید. ۷ سپس کتابی را که در آن دستورات خدا را نوشته بود یعنی کتاب عهد را برای بنی اسرائیل خواند و قوم بار دیگر گفتند: «ما قول می‌دهیم که از تمام دستورات خداوند اطاعت کنیم.» ۸ پس موسی خونی را که در تشت‌ها بود گرفت و بر مردم پاشید و گفت: «این خون، عهدی را که خداوند با دادن این دستورات با شما بست، مهر می‌کند.» ۹ موسی و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفتند، ۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند. به نظر می‌رسید که زیر پای او فرشی از یاقوت کبود به شفافی آسمان گسترده شده باشد. ۱۱ هر چند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسیبی به ایشان وارد نشد. آنها در حضور خدا خوردند و آشامیدند.

سوالات:

- خدا چه شرایطی از اسرائیل می خواست تا به مردم خاص او تبدیل شوند؟
- چه قراری بین خدا و اسرائیل وجود داشت تا آن ها به عنوان مردم خاص او زندگی کنند؟
- چه اصولی می توانیم در پشت دستوراتی که در این آیات داده شده است ببینیم؟
- می خواهید چیزهایی را که کشف کرده اید با چه کسی در میان بگذارید؟